بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 31 فروردین 1395.

عرض ما این بود که حدیث رفع وجهی ندارد ما بگوییم که اختصاص دارد به آثاری که مقتضی ثبوت آن در مطلق فعل هست غیر مقیدا به وجود عناوین مذکوره در حدیث رفع و عدم این عناوین. وجهی ندارد تخصیص بزنیم. آقای صدر یک بیانی دارند برای اینکه بگویند تخصیص هست، یک بحث هایی درباره کلمات قوم می کنند و اینها من حالا وارد آن بحث ها نمی شوم ایشان می فرمایند البته ایشان سبک بحث را به این سبکی که ما طرح می کردیم که آیا احکامی که مقتضی ثبوت آن عام هست یا مقتضی ثبوت آن اختصاص به صورت خطا یا صورت عمد، به این شکل طرح نمی کند. این جوری بیان می کنند که آیا حدیث رفع در مقام رفع احکام مقیده به مثلا اضطرار هست یا مقیده به عدم اضطرار هست یا اعم است. به این شکل. بعد ایشان می فرمایند که، خب مقیده به عدم اضطرار را که آن ناظر نیست آن خب مشخص است. اما اینکه مقید آیا احکام مقید به اضطرار و هم چنین احکامی که مقید به اضطرار نیست و به طور عام وجود دارد هر دو را شامل می شود یا خیر ایشان می فرمایند که عناوینی مثل ما اضطروا الیه به دو شکل می تواند اخذ شده باشد یا عنوان مشیر هست برای ذات فعل یا خود ماضطروا الیه موضوعیت دارد؟ و اینها دو تا ملاحظه مختلف است نمی شود هم عنوان مشیر باشد هم ذات فعل مراد باشد. اگر شما عنوان مشیر بگیرید معنایش این است که آثاری که بر فعل مع قطع نظر از طروّ عنوان اضطرار وجود دارد آن آثار را ناظر هست. اگر برای اضطرار موضوعیت قائل باشید یعنی آثاری که برای فعل بما انه مضطرٌ الیه بار شده است و چون اینها نمی شود هر دو آنها با هم جمع شود دو ملاحظه متفاوت هست بنابراین و از طرف دیگر ما اختصاص، چون هر دو با هم قابل جمع نیستند ما اختصاص به صورت اول می دهیم می گوییم مراد آثار فعل هست که غیر مقید به وجود اضطرار و عدم اضطرار. این بعد می گویند چرا به این اختصاص می دهیم چون این آثار را قطعا شامل می شود. مثلا ببینید شرب خمر این چیزی هست که کسی که خمر بخورد این مجازات می شود. این شکی نیست که اگر شخص با اضطرار به شرب خمر مبتلا شود این دیگر حد و این چیزها بر او جاری نمی شد. تردیدی نیست که این آثاری که مترتب شده است بر عمل من غیر تقید به اضطرار و عدم اضطرار را شامل می شود و چون این مسلم هست باید این را بگوییم. علاوه بر این که روایاتی را که صحیحه بزنطی را که تمسک کرده است آن هم اثر عمل هست در یمین، یمینی که انسان دارد اثرش این است که خب باید به یمین اثر کنید. لزوم عمل به یمین و امثال اینها. اثر حلف بر فرض اضطرار عمل به چیز که نیست. لزوم عمل به حلف، اثر مطلق حلف است نه خصوص حلف مقیده به اضطرار. این بیان. یک توضیحاتی در بحث های آینده هم ایشان در موردش داده است که باشد بعدا عرض می کنم.

به نظر می رسد که این بیان شهید صدر بین دو چیز خلط شده است در این بیان. در اینکه یک بحث این هست که ماضطروا الیه بما هو موضوع للرفع از آن حیث که موضوع رفع و ارتفاع قرار گرفته است. ماضطروا الیه ذات ماضطروا الیه ملاحظه شده است در موضوع بودن برای رفع یا ماضطروا الیه بما ماضطروا الیه؟ یک موقعی رفع را در نظر می گیریم ارتفاع تکلیف را در نظر می گیریم یک موقعی ثبوت تکلیف را در نظر می گیریم ولو ثبوت اقتضائی تکلیف. این است که اینجا بحث ما سر این هست که آن وجوبی که ممکن بوده است بر تکلیف برود به جهت حدیث رفع آن وجوب نرفته است، آن وجوب، وجوبی بوده است که بر ذات فعل می رفته است یا بر فعل بما انه مضطرٌ الیه. ولی آن چیزی که اینجا مطرح است این است که ما می گوییم المضطر الیه مرفوع. این المضطر الیه موضوع است برای مرفوع نه موضوع است برای واجبٌ. این مضطر الیه که موضوع برای مرفوع است این آیا مضطرٌ الیه بما هو مضطر است؟ پاسخشان این است که مضطر الیه بما هو مضطر الیه است. ذاتی که برایش اضطرار طاری نشده است که این رفع نشده است. رفع آن فقط مال مضطر الیه بما هو مضطر الیه است. ذات معروض رفع نیست. مرتفع نشده است. ارتفاع تکلیف مال مضطر الیه است. اما اینکه این مضطرٌ الیه چه چیزی رفع شده است. چه حکمی از آن رفع شده است. حکمی که مربوط به این عنوان بوده است یا حکمی که مربوط به ذات عمل بوده است ربطی به این بحث ندارد. به تعبیر دیگر حالا با آن اصطلاحی که ما بحث را دنبال می کردیم بحث را دنبال می کردیم ما در واقع می گفتیم که از حدیث رفع استفاده می شود که آن مضطرٌ الیه اقتضای ثبوت تکلیف را داشته است. شارع مقدس این چیزی که اضطرار به اقتضای ثبوت؛ آن تکلیفی که اقتضائا در مورد مضطرٌ الیه ثابت بوده است به خاطر حدوث اضطرار از بین برده است. یک بحث این است که مناط از بین بردن آن تکلیف چیست. آیا مناط آن این است که ذات این شیء یعنی ذات مضطرٌ الیه مناط رفع را یک موقع ملاحظه می کنیم. مناط رفع مربوط به مضطر الیه است بماهو مضطرٌ الیه. ذاتش نیست اصلا. ولی یک موقعی بحث سر این است که آن اقتضایی که این مضطرٌ الیه داشته است، آن اقتضا تنها در ظرف اضطرار این اقتضا موجود بوده است یا این اقتضا عام بوده است؟ این ربطی به آن بحث ندارد. ما می گوییم این اطلاق دارد. می گوید اضطرار سبب می شود اقتضائی که ثبوت حکم در مورد مضطرٌ الیه را به دنبال می آورده است و شأنیت ثبوت تکلیف را ایجاد می کرده است این شأنیت به فعلیت نرسد. حالا این شأنیت به خاطر اقتضایی است که اختصاص به ظرف اضطرار دارد عام است اطلاق دلیل هر دو را می گیرد. خلط شده است بین اینکه این عنوان بما انه موضوع للرفع بما انه مرفوع بودن این عنوان، این عنوان از جهت مرفوع بودن عنوان مشیر است یا موضوعیت دارد؟ اینجا قطعا موضوعیت دارد. اما نسبت به آن ثبوت تکلیف اصلا خود این دلیل ناظر به آن جهتش نیست. فرض کنید ما می گوییم که شرب خمر،

حالا اصل این مطلب را عرض کنم. اصل این مطلب این است که عناوینی که در دلیل مأخوذ هستند گاهی اوقات عنوان مشیر هستند به ذات. گاهی اوقات خود این عنوان دخالت دارد آن تردیدی نیست اصل این مطلب. ولی این مطلب اصل این تفکر در جایی هست که یک شخص مشخصی را ما در نظر بگیریم. فرض کنید می گوییم که پیغمبر، النبی که ما تعبیر می کنیم که پیغمبر در روایات ما هست که می گوید پیغمبر قبل از حجه الوداع در بعضی روایات هست که ده تا حج به جا آورده است در بعضی روایات هست که بیست حج بجا آورده است. بعضی جاها شاهد جمع است که توضیح داده است که ده تا از آنها در زمان نبوت ایشان انجام داده است و ده تا قبل از نبوت انجام داده است بنابراین

سوال: بعد از هجرت

پاسخ: بعد از هجرت که اصلا انجام نداده اند. بحث سر قبل از بعثت و بعد از بعثت است. پیغمبر قبل از بعثت ده حج به جا آورده اند و بعد از بعثت هم ده تا حج به جا آورده اند. ظاهرا غیر از آن سه سالی که در شعب ابی طالب محصور بودند که امکان خروج نداشتند، در سایر سالها هر سال حج به جا می آوردند پیغمبر قبل از بعثت. این مطلب وقتی که پیغمبر را بماانه حضرت محمد بن عبدالله در نظر بگیریم، خب تعداد حج هایی که به جا آورده اند بیست تا است. اگر پیغمبر را بما انه متصف بصفه نبوه در نظر بگیرید تعداد حج هایی که به جا آورده اند قبل از حجه الوداع ده تا است. اینجا یک ذات مشخصی را در نظر گرفته اند حضرت محمد یک عنوانی روی آن رفته است آن درست است. ولی در جایی که یک قضیه کلی ما داریم صادر می کنیم، یک عنوان المضطرٌ الیه، حکمی را مضطرٌ الیه می بریم. حکمی که بر مضطرٌ الیه برده می شود نمی شود که مربوط به شیئی باشد که چه اضطرار داشته باشد چه اضطرار نداشته باشد به آن ربطی ندارد. اصلا معنا ندارد. فرض کنید بگویید که مثلا کسی که المستطیع وجب علیه الحج. وجوب حج، بگوییم رفته است روی ذات مستطیع. یعنی این ذات چه استطاعت داشته باشد یا نداشته باشد وجوب حج روی آن رفته است این که معنا ندارد. بله در جایی که مثلا می گوییم امام صادق علیه السلام اشاره کرده اند به زراره گفته اند فعلیک بهذا الجالس. مثال معروفی که در باب عنوان مشیر وجود دارد. خب یک ذات مشخص است زراره، این زراره را می گوییم برای اینکه اشاره کنند که این ذات وجوب تقلید دارد، در ان حالتی که امام صادق علیه السلام داشتند کلام را بیان می کردند نشسته بوده است زراره. می گویند آن بنده خدایی که آنجا نشسته است کبرو از او تقلید کن. حالا نشستنش که خصوصیت ندارد حالا تصادفا نشسته است برای اینکه آن نفر را این هم عنوان مشیر که تعبیر هم می کنند و اشار الی زراره اصلش مال این کلمه فعلیک بهذا الجالس هست که از آن روایت هست حضرت هم اشاره کردند به امثال اینها و اصلا این اصل عنوان مشیر از این روایت در واقع گرفته شده است. اینجا در مورد اینکه یک شخص مشخصی باشد یک قضیه شخصیه. یک عنوانی وصفی در مورد این موضوع وجود داشته باشد که این وصف هیچ دخالت نداشته باشد و فقط عنوان مشیر باشد این کاملا درست است. ولی این بحث ربطی به ما نحن فیه ندارد. ما نحن فیه یک چیز شخصی که نیست. می گوییم المضطرٌ الیه مسلوب الحکم. مرفوع الحکم. اینکه مضطرٌ الیه مرفوع الحکم است مرفوع الحکم بودن برای مضطر الیه بما هو مضطر الیه رفته است. این معنا ندارد که ذات این شیء مرفوعیت روی آن رفته باشد. اما ثبوت تکلیف ربطی به این ندارد. این دلیل اصلا ناظر به این جهت نیست که، این دلیل می خواهد بگوید که رفع تکلیف مضطر الیه است. رفع تکلیف رو مضطرٌ الیه حتما هم عنوان مشیر نیست. عنوان مقید به اضطرار است. بنابراین بحث عنوان مشیر و این بحث ها و حالا به نظرم می رسد که اصلا اجنبی از مقام است.

سوال:وقتی یک چیزی شخصی نیست عنوان است ولی عرف متعارف می فهمد که این عنوان دخالت در حکم ندارد. مثلا عینکی ها این کار را بکنند و بعد عرف متعارف می گوید که این عینکی بودن یا نبودن با اینکه شخص خاص نیست...مشیر به گروهی است مثلا فرض کنید که حکم مال معمم ها است و همه معمم ها عینکی هستند بعد می فرمایند عینکی ها اینک ار را بکنند...

پاسخ: قضیه خارجیه ممکن است. بحث مشخصی که می خواهم بگویم مراد یک شخص خاص نیست ولو یک قضیه خارجیه باشد. یک نفر مرادم نیست یک گروه مشخص خارجیه باشد. و الا قضیه خارجیه که نیست. در مورد قضایای حقیقیه هم به یک معنا عنوان مشیر معنا دارد آن این است که گاهی اوقات موضوع حکم این عنوان نیست ملازم العنوان است. نه ذات، من غیر ملاحظه این مطلب. گاهی اوقات این عنوانی که اخذ شده است این عنوان خودش دخالت ندارد. یک عنوان ملازمه ای است که فقط هم در این هست نه یک شیئی که چه این باشد چه نباشد حکم در موردش ثابت است. آن اگر باشد اخذ این عنوان لغو است. به هر حال در این شخص الحکم به تعبیر آقایان این عنوان حتما دخالت دارد. حالا در نمی دانم آن بحث به بحث مفاهیم و این ها هم ربطی ندارد. این حکم خاصی که اینجا جعل شده است مال این عنوان است. حالا این عنوان یا بما هو خودش یا به عنوان ملازمه مختص این عنوان. اما اینکه این عنوان را هیچ گونه دخالت بر آن قائل نشوید بگویید ذات چه این داشته باشد چه نداشته باشد معروض حکم است آن که درست نیست. اما اینکه ثبوت حکم و عدم ثبوت حکم به چه شکلی است ربطی به این بحث ها ندارد. اصلا بحث به یک جای دیگر رفته است. آن بحث عنوان مشیر و عنوان مقید در جایی هست که یک شیئی موضوع حکم هست آن شیئی که موضوع حکم است می خواهیم ببینیم این شیئ عنوان مشیر است یا خودش ذاتش، موضوع حکمی که به قضیه ذکر شده است. در قضیه ما رفع حکم ما است. اما اینکه آن وجوب التکلیف، ثبوت التکلیف حالا تکلیف که تکلیف اقتضایی می گوییم به این ارتباطی ندارد. و به نظر میرسد که این بیانی که مرحوم اقای صدر دارند اولا آن عنوان مشیر و عنوان مشیر به ذات و عنوان مشیر به غیر ذات اصلش در این جاها در قضایای خارجیه است نه در قضایای حقیقیه مثل ما نحن فیه. تازه در ما نحن فیه هم هیچ نکته ای را حل نمی کند. ربطی به بحث ما ندارد. خب این بحث تمام است. ما عرض می کردیم که ما در دو مقام باید بحث کنیم. یک مقام بحث این است که حدیث رفع در مقام ثبوت آیا احکامی که مقتضی ثبوت تکلیف در ظرف اضطرار وجود دارد فقط آن را هم شامل می شود یا خیر که این بحثی بود که تا الآن می کردیم می گفتیم که اطلاق دارد. بنابراین خود حدیث رفع می گوید که کفاره خاص به اضطرار هم وجود ندارد در ظرف اضطرار. نه کفاره عام و نه کفاره خاص هیچ کدامش وجود ندارد. خب حالا بحث این است که، بیاییم در مقام اثبات، در مقام اثبات سه جور مثلا کفاره می تواند جعل شده باشد یک موقعی می گوییم کفاره برای مطلق عمل. من تکلم فی صلاته فلان کفاره را باید سجده سهو به گردنش واجب است. یک جور دیگر است می گوییم من تکلم فی صلاته عمدا سجده سهو دارد. یک موقعی می گوییم من تکلم فی صلاته سهوا و نسیانا اضطرارا آن عنوان هایی که در دلیل حدیث رفع اخذ شده است سجده سهو بر او واجب است. یا سجده سهو را به عنوان کفاره عمل تلقی کنیم. یک بحث صغروی در این وجود دارد که هر چیزی که بر عمل مترتب می شود این عنوان کفاره است یا کفاره باید من جهه العقوبه جعل شده است و الا چیزهایی که برای جبران نقیصه چیز شده است اصلا کفاره نیست. حالا آن را بعدا یک صحبتی در موردش خواهم کرد. این نکته را داشته باشید. فرض می کنیم که این سجده سهو به مناط کفاره بودن باشد بنابر مبنای ما که حکم را کفاره، حالا اقای صدر اینها که سجده سهو را مثال می زنند به خاطر اینکه کفاره و مؤاخذه و اینها برایشان خصوصیت ندارد. ما بحث را روی مبنای خودمان می خواهیم پیاده کنیم بما انه کفاره می خواهیم سجده سهو را مشی کنیم آن وقت یک بحث اثباتی هم اینجا وجود دارد که آیا این کفاره ها مثلا سجده سهو کفاره است یا نیست آن بحث هایی است که بعدا در موردش اشاره ای می کنیم. خب حالا فرض کنید یک کفاره ای چیزی که دلیل کفاره بودنش است. خب آن دلیلی که کفاره را به خصوص عمد اختصاص داده است این دلیل با دلیل حدیث رفع هیچگونه تنافی ندارد کاملا هماهنگ هستند. اصلا ممکن است همین مفاد حدیث رفع را بیان کند می خواهد بگوید که من تکلم ممکن است مقتضی ثبوت کفاره حتی در تکلم نسیانی هم موجود بوده است ولی شارع مقدس به دلیل اینکه حدیث رفع راجعل کرده بوده است از اول وقتی می خواسته است که بیان کند در مقام اثبات ماحصل آن نکته ثبوتی که اقتضای عام داشته است و آن چیزی که بعد از کسر و انکسار نتیجه کلی که هست این است که جعل شارع اختصاص به صورت عمد دارد آن را بیان کرده است. البته در خصوص مثلا تکلم در صلوه بیان کرده است. حدیث رفع یک حکم عام را بیان می کند من تکلم عمدا وجبت علیه الکفاره یک حکم خاص را بیان می کند. خب آن که بحثی نیست. می ماند آن دو صورتی که به صورت عام باشد یا آن صورتی که به صورت خاص باشد. آن صورتی که به صورت خاص باشد، آن بحث تخصیص پیش می آید دیگر. فرض کنید من تکلم اگر گفته باشند که محرمی که مس لحیته نسیانا فلان کفاره به گردنش است. خب این تخصیص می زند حدیث رفع را. یا مثلا در مورد نجاسات در نماز ما می گوییم که کسی که فراموش نجاست خبثیه در نماز را و با ان نماز بخواند باید نماز را اعاده کند این هم از سنخ عقوبهً. در روایت به عنوان عقوبت جعل شده است چون تصریح می کند. عقوبه لنسیانه کیهتم باشیء اذا کان فی بدنه، عقوبه شارع مقدس حکم کرده است به بطلان نماز و اعاده نماز. خب این عقوبه لنسیانه تخصیص حدیث رفع هست. این مقدارش بحثی نیست. اما جایی که به نحو عام باشد البته تخصیص طبیعتا باید ما مجرد خاص بودن را کافی نمی دانیم برای مخصصیت می گوییم باید اظهر باشد گاهی اوقات ممکن است از حدیث رفع نتیجه گیریم که آن را حمل بر استحباب کنیم. حدیث رفع ممکن است باعث شود که یک روایتی که ظاهر بدوی آن لزوم کفاره هست ما لزوم کفاره را مثلا به خاطر اینکه به خاطر خصوصیات موردش ظهورش در وجوب خیلی قوی نیست به خاطر حدیث رفع تصرف در هیئت کنیم نه تصرف در ماده و تخصیص قائل شویم. آقایان معمولا می گویند که تخصیص مقدم در تخصص در هیئت است ما به طور کلی نمی گوییم می گوییم تخصیص ذاتا مقدم است لکونه اظهر. تخصیص چون اظهر است مقدم است و الا اگر اظهر نبود چیز ندارد. خب حالا آن بحث های کلی است که در جای خودش باید بحث کنیم. بحث عمده در جایی هست که نه، به طور عام گفته شده باشد. ما عرض می کردیم جایی هم که به طور عام گفته شده باشد در این صورت هم حدیث رفع آن را تخصیص می زند. و البته این مطلب را اشاره ای می کردیم که رابطه اینها، ولی خب عموم و خصوص من وجه است چون مجموعه کفاراتی که بر شیء جعل شده است اگر آن مجموعه را در نظر بگیریم حدیث رفع نسبت به آن مجموعه اخص مطلق است و آن را باید تخصیص زد.

سوال:.... باید لحاظ کنیم دیگر درست است؟ که ظهورش در عموم چقدر استو....

پاسخ: حالا صبر کنید. ما قبلا این مطلب را اشاره کردیم که البته این مطلب در صورتی هست که دلیلی که یک کفاره را ثابت می کند، این دلیل ظهورش این نسبت به شمول نسبت به صورت خطا ظهور قوی نباشد. ولی اگر ادله مختلف باشند. بعضی از ادله ظهورشان نسبت به شمول نسبت به صورت خطایشان نسبت به صورت نسیانشان خیلی قوی باشد چون فرد ظاهر آن فرد صورت نسیان باشد. امثال اینها مثلا تکلم در نماز هیچ کس به طور معمول مثلا تکلم در جماعت همین جوری که تکلم نمی کند. داعی ندارد که تکلم کند. انگیزه ندارد این باید یا اضطراری پیش آمده باشد یا سهوی نسیانی امثال اینها. چون چنین هست کأنه ظهورش در این که مثلا بگوییم من تکلم فی الجماعه وجبه علیه الکفاره. می گوییم تکلم در جماعت عمدا که طرف تکلم نمی کند. حتما یک انگیزه چیزی پیش آمده است و اینها فرد ظاهرش این عناوین نسیان و اضطرار و اکراه و امثال اینها هست بنابراین نمی شود اینها را از تحت آن خارج کرد آن وقت برعکس باید بگوییم بنابراین عرض ما این بود به هر حال باید اظهر و ظاهر را سنجید. حدیث رفع و هر حدیثی اش را اظهر و ظاهر باید سنجید و مطلب را تمام کرد. خب یک ان قلتی مطرح بود که مگر حدیث رفع حاکم نیست بر ادله احکام اولیه؟ وقتی حاکم هست در حکومت نسبت سنجی نمی شود. حاکم ولو ظهورش اضعف الظهورات باشد بر محکوم ولو ظهورش اقوی الظهورات باشد مقدم است. پاسخ مطلب این است که حالا صرف نظر از ان قلت و قلت های کبروی که در آن بحث است که آیا اصلا این مطلب درست است که حکومت این بحثی که در باب حکومت دارند که این شکلی است را حاج آقا قبول ندارند حکومت به این شکل در بحث تعادل تراجیح این مطلب را می گفتند که درست نیست. اولا ما در آن بحث تعادل تراجیح اشاره می کردیم همین مقداری که می شود اثبات کرد جایی هست که دلیل حاکم جنبه نظارت به دلیل محکوم داشته باشد. یعنی اصلا حکومت یعنی این. جایی که یک دلیل به محکوم به دلالت او و به ظهور او ناظر باشد. جنبه مفسریت نسبت به دلیل داشته باشد. و این فرض کنید یک دلیل می گوید آن کلمه ای که در آن دلیل واقع است مرادش این است. خب عیب ندارد اخذ به مفسر می شود. جنبه تفسیری داشته باشد. ولی چیزی که به حکمی که در آن دلیل اخذ شده است نظارت دارد مجرد نظارت به حکم مذکور در دلیل نظارت بر خود دلیل را نمی آورد. آن گفته است که مثلا فلان حکم علی وجه الاطلاق جعل شده است. این یکی می گوید که این حکم علی وجه الاطلاق جعل نشده است. اینها با هم تعارض دارند. او می گوید که حکم علی وجه الاطلاق جعل شده است این یکی می گوید که حکم علی وجه الاطلاق جعل نشده است. ناظر به آن حکم هست ولی آن می گوید که آن حکم عل وجه الاطلاق جعل شده است این می گوید که حکم علی وجه الاطلاق جعل نشده است. باید اظهر و ظاهر را سنجید. بله اگر این می گفت که آن دلیلی که حکم را علی وجه الاطلاق جعل کرده است ظاهرش مراد نیست. جنبه مفسریت نسبت به دلیل داشت خب بله آن را بنا بر این که ما حکومت را قبول کنیم ظهور مفسِّر بر مفسَّر مقدم هست ولو مثلا اضعف الظهورات باشد آن بیاناتی که آقایان در حکومت دارند را بپذیریم. البته آقایان معمولا این ها را مثال های حکومت قرار می دهند. ما آنجا در بحث اشکال داشتیم که نظارت بر حکم کافی نیست برای نتیجه گیری که آقایان می کنند که ملاحظه نسبت نمی شود نسبت سنجی نمی شود. این یک نکته. نکته دوم یک نکته خاص مقام هست در ما نحن فیه اگر بپذیریم که اگر نظارت به حکم داشت داخل در حکومت است و نسبت سنجی نمی شود در ما نحن فیه این پیاده می شود. چون اگر ما اختصاص می دادیم حدیث رفع را به حکمی که به نحو اطلاق ثابت است این می گفتیم آن حکمی که به نحو اطلاق ثابت است حدیث رفع می گوید در ظرف اضطرار آن حکم ثابت نیست. ما گفتیم که این شکلی نمی گوییم اختصاص به آن حکم نمی گوییم بحث قبلی را من به خصوص مقدم داشتم کلام آقای صدر را ما می گوییم که هر حکمی که مقتضی اش در ظرف اضطرار وجود داشته باشد، این حکم فعلی نیست. نمی گوییم که یک حکمی قبلا جعل شده است علی وجه الاطلاق می خواهد این حکم را تخصیص بزند. اختصاص به آن احکامی ندارد که یک جعل عام دارد یا دلیل مثبت جعل عام دارد امثال اینها نه، آن بحث قبلی که گفتیم آیا ناظر به احکام مقیده به اضطرار هم هست یا احکام مطلقه را فقط شامل می شود در این بحث اثر می گذارد. این می گوید که شارع مقدس در ظرف اضطرار حکم سنگین جعل نکرده است. خب یک دلیل دیگر به اطلاق آن می گوید که در ظرف اضطرار حکم جعل کرده است. اصلا چیز ندارند با هم دیگر. این ناظر به اینکه آن حکم را بخواهد مزیق کند یعنی به تعبیر دیگر لازم نیست در رتبه قبل از این حکم، حکمی مفروض باشد یک موقعی شما می گویید که قبلا باید یک حکمی باشد این می خواهد بگوید که آن حکمی که قبلا هست مزیق است. بحث حکومت را مطرح می کند. نه این لازم نیست حکمی که قبلا بوده است. آن که هست اقتضاء حکم آن را می گوید. می گوید آن چیزی که در رتبه سابق اقتضاء آن ثابت باشد آن حکم، حالا چه اقتضاء خاص و چه اقتضاء عام اقتضائش موجود باشد این حکم در ظرف اضطرار فعلی نمی شود. خب یک دلیل دیگر می گوید نه، به اطلاقش می گوید این حکم فعلی شده است.

سوال: اینکه حدیث رفع حکومتا دفع کند تشریع آن حکم عام را چه اشکال دارد یعنی چرا ما باید رفع حتما برای حکومت در نظر بگیریم؟

پاسخ: حکومت یعنی این، یعنی در رتبه متقدم یک حکمی شما مفروض بگیرید که یک حکمی هست می خواهد بگوید که این حکم مزیق است. الحکم المجود مزیقٌ. فرض این است که ما می گفتیم که این مقدار نظارت کافی نیست. اشکال اول را که قمض عین کنیم نتیجه اش این می شود که حکومت در جایی هست که مفروض باشد در رتبه متقدم حکمی موجود است. می گوییم حکمی که در رتبه متقدم موجود است، این حکم در ظرف اضطرار نیست. ما می گوییم که مفاد حدیث رفع این نیست. نه اینکه حکمی که موجود است در ظرف اضطرار نیست حکمی که مقتضی داشته باشد این در ظرف اضطرار نیست. حالا این مقتضی عام باشد یا خاص باشد هر چه باشد اصلا اعتبار کلمه رفع به این اعتبار نیست که یک حکمی به نحو عام جعل شده است این می خواهد بگوید که آن حکمی که به نحو عام جعل شده است مزیق است. یعنی لازم نیست در رتبه متقدم شما اصلا حکمی فرض کنید. اصلا عرض کردم به خصوص با توجه به این نکته که احکامی که اختصاص دارد به صورت اضطرار، آن را هم می گیرد. این چه می گوید؟ می گوید آقا در صورت اضطرار ولو مقتضی جعل یک کفاره ای وجود دارد این مقتضی به فعلیت نرسیده است. خب یک دلیل دیگر می گوید که نه، در ظرف اضطرار این حکم به فعلیت رسیده است. این دو دلیل در عرض هم هستند هیچگونه نظارتی بر هم ندارند. بله اگر حدیث رفع مفادش این بود که مفروق گرفته است یک حکمی جعل شده است می گوید آن حکم مجعول علی وجه الاطلاق جعل نشده است مزیقا جعل شده است. در رتبه متقدم جعل حکم را مفروض گرفته باشد به یک حکم جعل شده ناظر باشد. اگر او باشد با قمض عین از اشکال اول ما حکومت درست می شود. ولی ما اصلا این جوری تفسیر نمی کنیم می گوییم روایت مفادش این نیست. مفادش این است که حکمی که مقتضی دارد در ظرف اضطرار، حتی ممکن است این مقتضی که بر این حکم هست فقط در ظرف اضطرار باشد بنابراین اصلا هم فعلی نشده باشد. اگر طبق مبنای آقای صدر این را مشی کنیم مقتضی هم بگوییم، آن مقتضی بالاخره در غیر ظرف اضطرار به فعلیت رسیده است. مقتضی را که مفروض می گیریم فعلیت آن در غیر ظرف اضطرار هم وجود دارد. ولی نه، اصلا ما به آن که این حکم فعلی شده است یا نشده است کاری نداریم. می گوییم این حکمی که در ظرف اضطرار مقتضی دارد این اقتضاء آن به فعلیت نرسیده است. خب یک دلیل دیگر اینجا می گوید که یک حکم فعلی اینجا وجود دارد. یعنی اینکه آن اقتضا فعلی شده است دیگر. دو دلیل دقیقا مخالف هم بیان می کنند. یک دلیل می گوید که در ظرف اضطرار حکم وجود دارد ولو به اطلاق آن می گوید این حکم وجود دارد این می گوید این حکم وجود ندارد. بنابراین این دو تا دلیل دقیقا در عرض هم هستند هیچگونه نظارتی به هم ندارند. پس بنابراین این بحث حکومت و امثال اینها هیچ مجالی ندارد با توجه به توضیحی که ما دادیم به خصوص. این بحث تمام. یک بحث دیگر در مورد خطا و نسیان هست که مرحوم آقای صدر مطرح کرده است به تبع مرحوم نائینی که آیا آثار خود خطا و نسیان مرفوع است یا آثار ما اخطأ فیه و ما نسی فیه. البته مخطی تعبیر می کند باید بگوییم مخطأ فیه. آثار مخطأ فیه و منسی منفی است یا اثار نفس خطا و نفس نسیان؟ این را ایشان آقای صدر بیانی از مرحوم آقای نائینی مطرح می کنند رد می کنند. من خیلی به اقای نائینی کار ندارم خود آقای صدر یک بیانی دارند برای اینکه می خواهد بگویند که مراد از نسیان و خطا، آثار مخطأ فیه و منسی است آن را ملاحظه فرمایید انشاءالله فردا صحبت می کنیم. غیر از این بحث بحث های دیگر به نظرم نمانده است و بحث حدیث رفع تمام می شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد